ستاره‌ها

حسن میثمی

جرقه‌ای که دود می‌کند

هر چند ساده‌انگاری واضحی است اگر بخواهیم ارزش ادبی متنی را با دادن چند ستاره مشخص کنیم، اما خرد جمعی اهالی ادبیات، بعید است که خیلی از واقعیت دور باشد. بنابراین از این پس، هر هفته در ستون ستاره‌ها، از نویسندگان و منتقدان می‌خواهیم تا به یک کتاب داستانی، یک تا ۵ ستاره بدهند.

نام کتاب: دود مقدس
نویسنده: شیوا مقانلو
تعداد صفحات: ۸۰ صفحه
ناشر: نشر ققنوس
تیراژ چاپ اول: ۱۱۰۰ جلد
بها: ۱۰۰۰۰ ریال

دود مقدس، مجموعه ۷ داستان کوتاه است که به قلم شیوا مقانلو به رشته تحریر درآمده است. یک دوستی سه نفره، ماه و پلنگ، پالتو، شب شیطان، یک دوستی زنانه، مرد مقاوم و ولگرد پرلاشز نام ۷ داستان این اثر مقانلو است. شیوا مقانلو که کارشناسی ارشد خود را در رشته سینما از دانشکده سینما و تئاتر دانشگاه هنر اخذ کرده است، فعالیت خود را از سال ۸۲ با ترجمه کتاب هول آغاز کرد. در کارنامه این مترجم و نویسنده کشورمان آثار ترجمه‌ای چون فرشته فناکننده، بونوئل‌ها، زندگی شهری، زن تسخیر شده و مکالمات فرانسوی به چشم می‌خورد.

محمد حسینی ★★★★

از ویراستاری دود مقدس توسط محمد حسینی حدود ۸ ماه می‌گذرد. برای همین است که وقت می‌خواهد تا نگاهی دوباره به کتاب بیاندازم. اما از آنجایی که فرصت کمی داریم از او خواهش می‌کنیم که از تصویری که هم اکنون در ذهنش دارد از دود مقدس برایمان بگوید. حسینی این اثر را دوست دارد. دلایلی هم دارد که تاکید می‌کند کلمه به کلمه آن را بیاوریم: «اولین دلیلی که دارد نثری که در قصه‌ها است. به گمانم این نثر متناسب با مضمون است. دلیل دیگر تلاشی است که برای ارائه پیشنهادات تازه فرمی در این کتاب انجام شده است و مضمون‌هایی که پرداختن به آنها با توجه به شرایط موجود، نیاز به جسارت دارد.»

میترا داور

میترا داور به طور کل نظر مثبتی درباره اثر دارد اما حاضر نمی‌شود آن را به ستاره تبدیل کند. او داستان‌های این مجموعه را به دو بخش تقسیم می‌کند: «نویسنده در بخشی از آن به روابط زنان و مردان جوان این نسل پرداخته و بخش دیگر آن داستان‌هایی در فضای سورئالیسمی است.» میترا داور، ادامه نظر خود را درباره اثر مقانلو براساس بخش‌بندی‌هایی که انجام داده است بیان می‌کند و با نگاهی مثبت به بخش اول کتاب می‌گوید: «نویسنده در بخش اول از نک و ناله‌های زنانه و موج بازی فمینیستی خودش را به کنار کشانده و نشان داده به همان اندازه که مردها در فضای بال و پر زدن و پریدن به روی شاخه‌ها هستند، زنان نیز با بال‌هایی بازتر بر روی بام‌ها نشسته‌اند.»

حسن اصغری ★★★

حسن اصغری، از منتقدانی است که داستان شب شیطان از دود مقدس را در نشست کانون ادبیات داستانی نقد کرده است. او در مجموع و در یک نگاه کلی اثر را خوب توصیف می‌کند: «به طور کلی کار خوب و قابل توجهی است. این اثر کار نویی است که می‌توان آن را یک جرقه تلقی کرد. نمی‌توان گفت در حد خیلی بالایی است. اما قابل تامل و تعمق است.» حسن اصغری که از میان ۷ داستان کوتاه دود مقدس، شب شیطان و یک دوستی سه نفره را قوی‌تر می‌داند، اثر شیوا مقانلو را در عرصه داستان‌نویسی بانوان، حرکت نویی می‌شمارد و می‌گوید: «هر کاری معایب و ضعف‌هایی هم دارد. اما با توجه به این معایب می‌توان دود مقدس را یک اثر باارزش خواند.»

گفت‌وگو با برگزیده نیجریه‌ای جایزه اورنج سال ۲۰۰۷

خوانندگان همه دنیا را می‌خواهم

«چیماماندا انگوزی آدیچی» در پانزدهم سپتامبر ۱۹۷۷ در نیجریه به دنیا آمد. او پنجمین فرزند خانواده‌ای ۸ نفره بود. مادرش «گریس ایفوما» و پدرش «جیمز آدیچی» بودند. با اینکه شهر آبا و اجدادی آنها شهر آبا در منطقه آنامبرا بود، چیماماندا در شهر دیگری بزرگ شد و در خانه‌ای رشد کرد که پیش از آنها «اَچه به» نویسنده نیجریه‌ای و پدر داستان‌نویسی مدرن آفریقا در آنجا زندگی کرده بود. بعدها خیلی‌ها پس از انتشار رمان چیماماندا به او لقب اَچه به دیگر را دادند. پدر چیماماندا که اکنون بازنشسته شده است در دانشگاهی در این شهر درس می‌داد. او نخستین استاد دانشگاه در رشته آمار در نیجریه بود و بعدها معاون رئیس همان دانشگاه شد. چیماماندا، دوران دبیرستانش را در یکی از معتبرترین و بهترین مدارس کشورش گذراند. بعد برای تحصیل پزشکی به دانشگاه رفت. در مدت یک سال‌ونیم که پزشکی می‌خواند برای مجله‌ای در همان دانشگاه می‌نوشت که مربوط به دانشجویان کاتولیک بود.

چیماماندا انگوزی آدیچی در نوزده سالگی به آمریکا رفت و با بورس تحصیلی که به‌دست آورد سرانجام توانست در یکی از دانشگاه‌های فیلادلفیا در رشته ارتباطات ثبت‌نام کند. دو سال بعد او برای ادامه تحصیل در رشته ارتباطات و جامعه‌شناسی به دانشگاه دیگری رفت و در منزل خواهرش که مشغول به تحصیل پزشکی در همان دانشگاه بود، سکنی گزید. چیماماندا، فوق لیسانسش را در رشته ارتباطات از این دانشگاه گرفت و مدرک دیگری نیز در رشته نقد ادبی از دانشگاه جان هاپکینز دریافت کرد. در همین سال کار بر روی نخستین رمانش «گل خشمی ارغوانی» را آغاز کرد. این کتاب پس از انتشار ، تحسین بسیاری از منتقدان را برانگیخت و البته نامزد جایزه اورنج هم بود که برگزیده نشد ولی جایزه بهترین کتاب اولی را دریافت کرد. رمان دوم او «نیمه یک خورشید تابان» که البته همین نام را پیش از آن برای یکی از داستان‌های کوتاهش هم برگزیده بود درباره گذشته کشورش و جنگ بیافرا بود. این کتاب در آگوست ۲۰۰۶ در انگلیس منتشر شد و در سپتامبر همان سال در آمریکا به چاپ رسید. این رمان سرانجام جایزه اورنج را نصیب نویسنده‌اش کرد. در حال حاضر چیماماندا روزهایش را میان آمریکا و نیجریه تقسیم کرده است. او در سال تحصیلی ۲۰۰۶-۲۰۰۵ همکار افتخاری دانشگاه پرینستون بود و اکنون سرگرم پروژه‌ای تحقیقاتی در مورد نیجریه در دانشگاه ییل است که احتمالاً به موضوع رمان بعدی او نیز مربوط است. خودش مدتی پیش اعلام کرده بود در کتاب بعدی‌اش قصد دارد به زندگی مهاجران نیجریه‌ای در آمریکا بپردازد.

***من خبردار شدم که سال گذشته شما نسخه‌ای با جلد مقوایی از رمان «نیمه یک خورشید تابان» را برای اولین بار در فستیوال ادینبورگ دیده بودید.**

– من از آن فستیوال خیلی لذت بردم اما رخدادهای این فستیوال در برابر دیدن کتابم زیاد مهم نبود. از خوشحالی می‌خواستم فریاد بزنم. نتیجه تمام آن هفته‌ها و ماه‌هایی که نخوابیده بودم حالا پیش رویم بود. واقعاً لحظه هیجان‌انگیزی بود.

***شبیه همان احساسی نبود که در لحظه دیدن اولین رمان چاپ شده‌تان داشتید؟**

– من واقعاً در مورد رمان اولم مشکلی نداشتم اما در مورد این کتاب وضعیت فرق می‌کرد. به همین دلیل احساسم را از دیدن نسخه‌ای از آن که اندکی زودتر از موعد چاپ شده بود نمی‌توانم بازگو کنم و در آن لحظه واقعاً هیچ آرزویی نداشتم. فکر می‌کردم نسبت به چاپ آن بی‌تفاوت باشم اما حس غرور و افتخارم را نمی‌توانم توصیف کنم.

***آیا این احساس غرور به دلیل چاپ این کتاب بود؟**

– رمان «نیمه یک خورشید تابان» اهمیت زیادی دارد چون من آن را تنها متعلق به خودم نمی‌دانم. این کتاب برایم متفاوت بود چون در میان چیزهای دیگر برایم یک جور موفقیت شخصی بود. این کتابی است که احساس می‌کردم باید آن را بنویسم. و وقتی آن را در فستیوال دیدم خیلی خوشحال شدم چون تنها خودم می‌دانستم نوشتنش چقدر سخت بود.

***نوشتن این کتاب چقدر طول کشید؟**

– کار متمرکز بر روی آن حدود چهار سال طول کشید. اما واقعیت این است که من آن را بلافاصله بعد از رمان اولم شروع کردم. می‌دانستم قرار است رمانی با شخصیت‌ها و ابعاد فراوان بنویسم.

***شما جایزه دیوید. تی. وونگ را هم برای داستان کوتاهی بردید که موضوع آن نیز مثل این کتاب مربوط به جنگ بیافرا بود. آیا این رمان در واقع همان داستان کوتاه گسترش یافته بود؟**

– آن داستان کوتاه راهی بود برای ابراز انزجار از جنگ و رساندن پیام صلح. و تنها این داستان نبود من درباره این مضمون یعنی جنگ بیافرا داستان‌های کوتاه بسیاری نوشته‌ام. مثلاً داستان «روح‌ها» هم از جنگ می‌گوید. همین‌طور داستان‌های دیگرم. در واقع من همواره در داستان‌هایم مجذوب این موضوع بوده‌ام. شخصیت‌ها در رمان با داستان کوتاه بسیار تفاوت دارند. و البته این هم مهم است که شما از چه زاویه‌ای به قضیه نگاه کنید. در رمان به خوبی می‌توان تغییرات آدم‌ها را در طی دوران نشان داد.

***و شما چطور این تغییر را نشان دادید؟**

– من می‌خواستم خود شخصیت‌ها این تغییرات را با رفتارهایشان نشان دهند. در رمان، یک بیافرایی است که در خارج از کشور زندگی می‌کند. بیافرایی‌های دیگری هم در داستان هستند که اگر به آنها توجه کنیم درک‌شان می‌کنیم چون آنها را صمیمانه شناخته‌ایم.

***برای شما به عنوان نویسنده آفریدن و خلق این شخصیت‌ها چگونه بود؟**

– برای آفریدن یکی از شخصیت‌هایم به نام اولانا زجر زیادی کشیدم چون باید مدت‌ها وقت می‌گذاشتم تا صدای او را بشنوم. مدام باید به گذشته می‌رفتم و به صدایش گوش می‌کردم. به شدت در مورد خودم به شک افتاده بودم و از لحاظ عصبی هم کاملاً به هم ریخته بودم. اما در نهایت فکر می‌کنم که زیاد هم بد نبود. من آدم یکدنده‌ای هستم و فکر می‌کنم این سرسختی در نهایت به نتیجه ارزشمندی هم منتهی شد.

***شما در همان نخستین رمانتان تحسین بسیاری از خوانندگان و منتقدین را جلب کردید. این توقعی را از سوی آنها به وجود می‌آورد که نسبت به کار بعدی شما سخت‌گیر خواهند شد. آیا هنگام نوشتن رمان بعدی‌تان هم چنین فشاری را احساس می‌کردید؟**

– من نسبت به این موفقیت بی‌توجه بودم نه فشاری را حس می‌کردم و نه کاملاً بی‌خیال بودم. خبرنگاری یک‌بار از من پرسید: چه احساسی دارید؟ من به او جوابی ندادم. البته هنگام نوشتن آخرین رمانم فشار زیادی را تحمل کردم اما بخش عمده این فشار به دلیل نوشتن این کتاب بود. می‌دانستم که اگر این کتاب را ننویسم به دلیل اهمیت موضوع آن برای خودم هرگز خود را نخواهم بخشید.

***زخم جنگ بیافرا در نیجریه هنوز تازه است و از سویی بحث‌های موافق و مخالف بر سر آن بسیار زیاد است. ممکن است این رمان سبب ایجاد تفرقه در نیجریه شود؟**

– بیافرا جریانی است که ما هرگز آن را فراموش نخواهیم کرد اما از آن زیاد سخن نمی‌گوییم. ما باید از خودمان بپرسیم چرا هنوز موضوع آن برایمان این‌همه دردناک است؟ واکنش‌هایی هم از خوانندگان دیدم. به عنوان مثال بعضی‌ها گفتند که من از آنهایی که در لاگوس زجر کشیدند و تاب آوردند چیزی ننوشته‌ام و خیلی‌ها هم گفته بودند چطور توانستی زخم‌های ما را این‌طور زیبا جلوه بدهی؟ اما آنچه مرا خوشحال می‌کند واکنش اهالی نیجریه نسبت به این کتاب است.

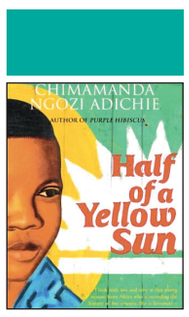

در حال حاضر چیماماندا روزهایش را میان آمریکا و نیجریه تقسیم کرده و اکنون سرگرم پروژه‌ای تحقیقاتی در مورد نیجریه در دانشگاه ییل است که احتمالاً به موضوع رمان بعدی او نیز مربوط است

***چه آرزویی برای این رمان دارید؟**

– آنچه من در مورد این کتاب می‌خواهم مرور تاریخ‌مان و طرح برخی پرسش‌هاست. احساس می‌کنم بزرگترها مایلند در این باره بیشتر صحبت کنند. اما علاوه بر همه اینها دوست دارم این کتاب خوانده شود، چه در نیجریه و چه در جاهای دیگر دنیا.

***برنامه بعدی‌تان چیست؟**

– در همین تابستان قرار است یک کارگاه آموزشی یک هفته‌ای در لاگوس برای کسانی که به نویسندگی علاقه دارند به همراه یک نویسنده کنیایی برگزار کنم. که البته او با مهربانی پذیرفته است که بیاید و این کارگاه مشترک را برگزار کنیم. و نیز در حال فکر کردن و تحقیق بر روی رمان جدیدم هستم.

بی بی سی / جولای ۲۰۰۷
مترجم: نیلوفر دُهنی